

مقایسه تطبیقی داستان سیاوش و رامایانا با توجه به بن‌مایه‌های مشترک

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۶

مریم مجیدی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸

چکیده

اسطوره، تفکر و واکنش نخستین انسان در برابر وقوع حوادث طبیعی است و چون مردم در شناخت عوامل این حوادث دچار ابهام بودند، عکس‌العمل آن‌ها نسبت به آن وقایع، همراه با ترس بوده‌است. همین ترس، آنان را برانگیخت تا برای هر پدیده‌ای خدایی فرض کنند و با پناه‌بردن به آن، از شرّ حوادث ایمن شوند. شکل‌گیری اسطوره‌ها در جوامع بشری، بر مبنای همین اصل استوار بوده است و به همین دلیل، در اسطوره‌های ملل، شباهت‌هایی دیده می‌شود. در میان اسطوره‌های ملل، اساطیر ایران و هند، به دلیل وجود اشتراکات فرهنگی، دارای بیشترین شباهت‌ها هستند و این تأثیرپذیری‌ها در آثار ادبی دو ملت؛ از جمله اساطیر و داستان‌های حماسی، بسیار بازتاب یافته است. پژوهش پیش رو، با فرض وجود مضامینی مشترک میان شاهنامه فردوسی و حماسه رامایانا، در دو شخصیت سیاوش و رامانا، به تحلیل بن‌مایه‌های مشترک میان این دو داستان پرداخته است. ظهور و بروز همانندی‌های اسطوره‌ای در دو قهرمان اصلی، نبرد میان خوبی و بدی، وفاداری به پیمان و عهد، داوری آتش برای اثبات گناهکاری و بی‌گناهی، نیروی جنگاوری و دلیری، سیطره تقدیر بر سرنوشت قهرمانان، عشق، نفرت، نقش دسیسه و توطئه‌های نامادری و سپردن تربیت هر دو قهرمان به دیگری در نوجوانی، در کنار جاودانگی ابدی روح نیمه خدایی قهرمانان داستان، از بن‌مایه‌های مشترک این دو داستان اسطوره‌ای است.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، maryam_majidi@iau-tnb.ac.ir

روش بررسی در این پژوهش، بر مبنای یافته‌های کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی تحلیلی است. یافته‌ها و دستاوردهای تحقیق، نشان می‌دهد که وجود مشابهت‌های بسیار در اسطوره راما و سیاوش، دلیل محکمی است بر تأثیر ریشه‌دار عقاید آریایی بر شکل‌گیری این دو داستان.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، داستان‌های ایران و هند، شاهنامه، رامایانا، سیاوش، راما، ادبیات تطبیقی ایران و هند.

۱- مقدمه

اسطوره‌ها بیانگر و منعکس‌کننده طبیعت آدمی هستند با تمامی نیازها و خواسته‌ها، آرزوها، امیدها و بیم و هراس‌های آن. اسطوره‌ها از چگونگی حالات و قیود انسانی پرده برمی‌دارند. اسطوره‌های آفرینش، نیاز ریشه‌یابی انسان‌ها را اقناع می‌کنند (روزنبرگ، ۱۳۷۹: ۱۵). بشر نخستین، به دلیل عدم شناخت و تسلط بر طبیعت و نیز ندانستن علل و عوامل وقوع حوادث طبیعی؛ همچون: خورشیدگرفتگی، زلزله، خشکسالی، رعدوبرق، باران، سیل، بهار و زمستان و... دچار ابهام بسیار بود و چون قدرت حل ابهام و دستیابی به حقیقت را نداشت، به ناچار، برای تحلیل وقوع این پدیده‌ها و اقناع حس جست‌وجوی خود، داستان می‌ساخت و بر اساس برداشت‌های خود، برای این داستان‌ها شخصیت‌آفرینی می‌کرد که اکثر این شخصیت‌ها دارای روح انسانی بودند و حتی با ظاهر آدمی نمودار می‌شدند، درست با همان هیأتی که به تصورشان می‌رسید. آنان برای هر پدیده خیری، خداگونه‌ای شادی‌آفرین و بهره‌رسان، با ظاهری زیبا و پسندیده، متصور می‌شدند که نیازها و آرزوهای آنان را برآورده می‌ساخت و در مقابل، پدیده‌های شرّ و ناخوشایند، در تصوراتشان، دارای هیأتی زشت و وحشت‌آور بود که عامل ترس و وحشت آنان می‌شد و به این سبب،

می‌بایستی برای مقابله با این خدایان شرور، دست به دامان خدایان خیرخواه می‌زدند و آنان را با اهدای فدیة‌ها و نذورات و قربانی‌ها نیرومند می‌ساختند و از خود راضی نگه می‌داشتند. این‌گونه بود که خدایان اساطیری و اعمال و مناسک مربوط به آنان و به‌طورکلی، اسطوره‌ها به وجود آمدند. وجوه اشتراکی که در اسطوره‌های ملل مختلف وجود دارد، طبیعی به نظر می‌رسد؛ چرا که برداشت همه انسان‌ها از پدیده‌های طبیعی، تقریباً یکسان بوده است؛ مثلاً بارندگی و پدیده‌هایی چون رعدوبرق و تگرگ و صاعقه، نسبتاً در همه مناطق و با شرایط و کیفیتی یکسان رخ می‌داده است؛ پس همه با چشم خود، شاهد این پدیده‌ها بوده‌اند و اگر برداشت آن‌ها از این پدیده‌ها شبیه به هم باشد، کاملاً طبیعی است. این نوشتار، به‌دنبال شناسایی اشتراکات اسطوره‌ سیاوش و رامایانا، نزد دو قوم ایران و هند و بررسی تطبیقی این بن‌مایه‌های مشترک در دو تمدن است.

دستاورد فردوسی، خالق بزرگ‌ترین منظومه حماسی و تاریخی ایران، تجدیدحیات زبان فارسی، اسطوره‌ها و تاریخ اولیه ایران است که بر پایه سنتی شفاهی، مکتوب و طولانی استوار گشته است. علت ماندگاری شاهنامه، در همین نکته نهفته است؛ چرا که فردوسی در نهایت امانتداری و با بهره‌گیری از منابع گوناگون؛ چون اوستا و سایر روایت‌های زرتشتیان، به نقل داستان‌های ملی سرزمینش پرداخته است؛ داستان‌هایی که آغاز آن‌ها به دوره‌ای بازمی‌گردد که اقوام هند و ایرانی در کنار یکدیگر می‌زیستند «به بیان دیگر، هسته اقوام بخش حماسه سرایی در ایران، همان اساطیر کهن هند و ایرانی است که پس از گذشت سال‌ها، قالب اساطیری خود را رها کرده و پوششی شبه تاریخی بر تن کرده‌اند» (بهار، ۱۳۷۳: ۹۵). در میان ملل مختلف، دو قوم هند و ایرانی، اشتراکات فراوانی در فرهنگ و ادبیات، به‌ویژه اسطوره‌هایشان دارند. شاید مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل این امر، همزیستی این دو قوم در خاستگاه کهن مشترک خود در گذشته‌های دور بوده است. زمان تصنیف کهن‌ترین اثر

حماسی - عاشقانه هند، حماسه رامایانا، به دست والمیکی، به طور دقیق مشخص نیست؛ برخی از دانشمندان این اثر را به حدود قرن پنجم پیش از میلاد نسبت داده‌اند (والمیکی، ۱۳۷۹: مقدمه). عده‌ای دیگر آن را به قرن ششم یا هشتم قبل از میلاد نسبت داده‌اند (همان). البته این امکان وجود دارد که بسیاری از بخش‌های این حماسه، از زمان‌های دورتر، سینه‌به‌سینه، منتقل شده باشد تا آنکه در حدود قرن سوم میلادی، موجبات خلق حماسه رامایانا فراهم شده باشد (دامستر، ۱۳۵۴: ۷۲). به هر ترتیب، برای شناخت اساطیر کهن ایران و هند که در حماسه‌های این دو سرزمین انعکاس یافته است، به زمان سکونت آریایی‌های نخستین؛ یعنی نیاکان مشترک این دو تمدن، در دره سند بازمی‌گردد. رامایا یا رامانندرا؛ از پادشاهان قدیم هندو و ویشنو است. در ریگ ودا نام او رامایا، به معنی سیاهی و تاریکی است (والمیکی، ۱۳۷۹: ۹). رام یکی از تجلی‌ها یا اوتارهای دهگانه خدایان هندو - ویشنو است و اهمیت به‌سزایی در تاریخ هندو، از گذشته‌های دور تاکنون، دارد. شمار قابل توجهی از هندوها، «راما» را یک وجود واقعی دانسته‌اند و هنوز هم برای گرامی داشت یاد و خاطره او مراسم برپا می‌کنند؛ «راما» تجسم کامل خیر و خوبی است. با مطالعه اساطیر کشورهای مختلف، جنبه‌های مشترک زیادی در اساطیر این ملل می‌توان یافت که این امر می‌تواند بیانگر انگیزه‌ها و اهداف مشترک جوامع کهن یا تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر باشد؛ مثلاً در حماسه‌های متعلق به هند، ایران و یونان باستان - مهابهارات، رامایانا، شاهنامه و ایلیاد، یا ملت‌هایی که نژاد و زبان و منشأ تاریخی آن‌ها یکی است، اثرپذیری‌های دیرینه‌ای در قلمرو رخداد و عملکرد قهرمانان وجود دارد. بهار در این خصوص می‌نویسد: «مطالعات مردم‌شناسی که از نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شد، منظرهایی را در دید تحلیلگران اساطیر قرار داد که قبلاً سخت ناشناخته بود، مردم‌شناسی این راز را برگشود که اساطیر، آیین‌ها و آداب جوامع به اصطلاح ابتدایی عصر ما، با اساطیر کهن بین‌النهرین، مصری، هندی، ایرانی،

یونانی و جز آن‌ها، دارای انگیزه‌ها و اهدافی معمولاً مشترک است» (بهار، ۱۳۸۷: ۳۴۵). شاهنامه فردوسی از جمله منابع بسیار غنی برای انجام پژوهش‌های میان رشته‌ای است که می‌توان آن را از منظر علوم گوناگون بررسی و تحلیل کرد؛ این امر ریشه در نگاه ژرف و دقیق فردوسی به همه زوایا و ابعاد زندگی قهرمانان داستانی و اسطوره‌ای شاهنامه دارد. یکی از این شخصیت‌ها «سیاوش» است.

۱-۱- روش تحقیق

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی نگارش یافته و محدوده تحقیق، داستان سیاوش در شاهنامه و داستان راما در حماسه رامایانا از الومیکوی و ابزار گردآوری اطلاعات نیز کتابخانه‌ای است.

۱-۲- پیشینه تحقیق

معرفت ابتدایی بشر و حوادث طبیعی مشترکی که برای وی روی می‌داده، کم نیست؛ اما بعضی اقوام در پاسخ‌هایی که به سؤالات معرفتی خود داده‌اند، اشتراک و قرابت بیشتری دارند. وجود این قرابت‌ها، از هم‌نژادی و هم‌خونی برخی اقوام؛ نظیر دو قوم هند و ایرانی خبر می‌دهد. مسأله مهم تحقیق، نشان‌دادن درجه نزدیکی اسطوره آب در اساطیر هند و ایران است. در مورد این اسطوره، به‌طور جداگانه، پژوهش‌هایی صورت گرفته است؛ مانند کتاب «شناخت اساطیر هند» از ورونیکا ایونس (۱۳۷۳) ترجمه باجلان فرخی و «پژوهشی در اساطیر ایران» از مهرداد بهار (۱۳۶۵) و نیز «اساطیر جهان» از دونار روزنبرگ (۱۳۷۹)، «فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها» از محمدجعفر یاحقی (۱۳۸۸، چاپ دوم)؛ اما اثری مستقل که صرفاً به مقایسه اسطوره سیاوش و راما و بیان مشابهت‌های آن پرداخته باشد، تاکنون

انجام نشده است؛ گرچه تحقیقات زیادی پیرامون اسطوره سیاوش و همانند هندی آن صورت گرفته است: ادهم (۱۳۹۲) در بررسی تطبیقی اهریمنان خشکی در شاهنامه و حماسه رامایانا، درباره اهریمن خشکی در شاهنامه و حماسه رامایانا بررسی کرده است. فاطمه پاکرو (۱۳۹۱) در نقد تطبیقی اسطوره آفرینش در شاهنامه و مهابهاراتای هندی، به بررسی اسطوره آفرینش و زایش در شاهنامه و از جمله داستان سیاوش و مقایسه آن با رامایانا پرداخته است. شیخ حسینی (۱۳۹۳) به تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رام چندر و سدنوا در هند توجه کرده است. ژرژ دومزیل (۱۳۸۰) در بررسی اسطوره‌ای سیاوش در اساطیر ایرانی و هندی نیز به همین موضوع پرداخته است. بیرانوند و همکاران (۱۳۹۶) در بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آن‌ها در داستان‌های سیاوش و رامایانا، با رویکردی تطبیقی، کنش‌ها و رفتارهای مشترک شخصیت‌های دو داستان را مقابله کرده‌اند.

۲- بحث

شاید بتوان گفت هیچ دو ملتی در طول تاریخ به اندازه دو تمدن کهن سال و باسابقه ایران و هند، پیوند و روابط نزدیکی با یکدیگر نداشته‌اند. مردم این دو سرزمین، از روزگار باستان، حتی قبل از ورود اقوام آریایی به فلات ایران و شبه‌قاره هند، با یکدیگر آمیخته شده‌اند. «در باورهای مردم این دو ملت، نکات مشترک فراوانی وجود دارد که از بارزترین آن‌ها شباهت‌ها و نزدیکی‌های متون مقدس - اوستا و ودهای چهارگانه و اساطیر است» (بلخاری، ۱۳۸۴: ۱۸۴). بر اساس شاهنامه، روابط ایران و هند، از عهد پیشدادیان آغاز می‌شود؛ چرا که فرانک، مادر فریدون، برای در امان ماندن از ستم ضحاک به هند روی می‌آورد (ولی‌الحق، ۱۳۷۴: ۶۶۵). این ارتباط در گوشه و کنار شاهنامه، در داستان پیدا شدن

شطرنج در هند و ساختن نرد توسط بوزرجمهر و ماجرای آوردن کلیله و دمنه از هندوستان، به‌خوبی مشهود است. صاحب‌نظران، روایت اسطوره‌ای- حماسی سیاوش و اسطوره رامایانا را دو روایت از منشأ واحدی می‌دانند (بهار، ۱۳۸۰: ۱۲۵). رام یا رامه، به معنای سیاه است با سیاوش که در اوستایی به معنای مرد سیاه است، حتی از لحاظ لغوی یکسان است. به نظر می‌رسد این دو روایت ایرانی و هندی، خود با «روایت کهن بین‌النهرین دموزی و اینانا مربوط هستند و ارتباط فرهنگی کل منطقه را گزارش می‌کنند» (همان).

شاهنامه تجلی روح ملی ایران است. وسعت خیال و عمق اندیشه‌های فردوسی و قدرت و چیره‌دستی او در داستان سرایی، در کنار جلوه‌های حماسی و اسطوره‌ای اثر؛ آن را چنان ماندگار کرد که شکوه و جلال آن و کاخ پایدارش تا ابد پابرجا خواهد بود. شاهنامه را بالاتر از یک شاهکار ادبی ملی؛ بزرگترین حماسه عالم و از میراث‌های ماندگار و جاودان بشری دانسته‌اند. با وجود تفاوت‌های مکانی و بن‌مایه‌های اعتقادی و آیینی در میان ایرانیان و هندوها؛ قرابت و شباهت‌های شگفت‌انگیزی بین این اثر جاودان و شاهکار حماسی رامایانا وجود دارد. «رامایانا» در ذیل حماسه‌های مصنوع است؛ حماسه‌ای برساخته که مانند آیین تمام‌نمایی است که بسیاری از سنت‌ها، رموز مقدس، نیروهای خیر و شر در آیین هندو را به خوانندگان انتقال می‌دهد. تأکید بر تعالیم و فرامین خدایان «برهما»، «ویشنو»، «شیوا» و مبارزه با پلیدی، آموزه‌های کانونی و محوری این کتاب است. هفت فصل یا «کاند» حماسه رامایانه عبارت است از: ۱. بال کاند: در ارتباط با دوران کودکی رام، ۲. اجودهییا کاند: دوران تبعید رام، ۳. بن کاند: دوران زندگی رام در جنگل، ۴. کندهاکاند: در ارتباط با توقف رام در کندها، ۵. سندر کاند: رفتن به (لنکا) و آتش زدن آنجا، ۶. لنکاکاند: جنگ و نبرد، ۷. اوترکاند: در ارتباط با دوره زندگی نهایی رام و صعود او به عالم ویشنو.

۱-۲ ساختار و طرح داستان سیاوش و راما

مهم‌ترین شخصیت‌های داستان سیاوش: ۱- کیکاوس: با توطئه‌های سودابه، سیاوش را راهی کشوری بیگانه می‌کند و به صورت غیرمستقیم، زمینه‌ساز مرگ فرزند خود می‌شود. ۲- سیاوش: به توران رفته و در آنجا مظلومانه قربانی می‌شود. ۳- افراسیاب: در این داستان نماد دیو و اهریمن است و سیاوش را به قتل می‌رساند. ۴- سودابه: همسر اهریمنی کیکاووس که در این داستان نقش مهمی را در شکل‌گیری حوادث و فرستادن سیاوش به سرزمین توران ایفا می‌کند. داستان از آنجا آغاز می‌شود که سودابه، دختر شاه هاماوران، همسر دیگر کاووس و نامادری سیاوش؛ عاشق سیاوش می‌شود؛ اما سیاوش این رسوایی اخلاقی را بر نمی‌تابد و دست رد بر سینه سودابه می‌زند:

برآمد بر این نیز یک روزگار چنان بُد که سودابه پرنگار
 ز ناگاه روی سیاوش بدید پراندیشه گشت و دلش بردمید
 (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۱۵۸)

سیاوش، برای اثبات بی‌گناهی خود، از آزمون آتش به سلامت می‌گذرد و گناه سودابه مسلم می‌شود. در این میان افراسیاب، پادشاه توران، به ایران می‌تازد. سیاوش از پدر می‌خواهد که به جنگ با دشمن برود و این را بهانه‌ای خوب برای دوری از ایران می‌داند. جنگ، در نهایت، به صلح با افراسیاب می‌انجامد. پیران ویسه، وزیر افراسیاب، از شاهزاده ایرانی می‌خواهد تا در توران بماند. پس از چندی، سیاوش با فرنگیس، دختر افراسیاب، ازدواج می‌کند و در توران «گنگ دژ» و «سیاوش‌گرد» را می‌سازد؛ اما مدتی بعد، پادشاه توران به سیاوش بدگمان می‌شود و می‌پندارد که او در فکر تسلط بر کشور و پادشاهی اوست. این بدگمانی به مرگ سیاوش به دست افراسیاب می‌انجامد.

۲-۲ داستان رام

راما، پسر ارشد «راجه دشرت»، پادشاه آیودھیا در هند شمالی بود. زمانی که راجه سالخورده می‌شود، تصمیم می‌گیرد که رام را به ولیعهدی انتخاب کند؛ اما «کیکنی» دومین همسر او که زنی حلیه‌گر بود، همسر خود را مجبور می‌کند تا بر اساس قولی که به او داده است، «دھرت»، پسر او را، به ولیعهدی برگزیند و راما را تبعید کند. راما همراه با سیتا و برادر خود لکشمن، به مدت ۱۴ سال در جنگل به سر می‌برد و به حمایت مرتاض‌ها مشغول می‌شود. پادشاه سیلان که دیوی بود به نام راون، از فعالیت‌های راما خشمگین شد، سیتا را ربود و به سیلان برد. راما با یاران خود به سیلان تاخت و راون را به قتل رساند. «سیتا دختر زیبای جنکه است که از برخورد خیش او با زمین و از شیار خاک توگد یافته است. پدر برای خواستگاران متعدد او آزمونی تعیین کرد مبنی بر این که شرط صلاحیت ازدواج با سیتا، خم کردن کمانی معروف است. رامای شیردل در این کار توفیق می‌یابد و با همسرش عازم دیار خود می‌شود. نامادری راما به او رشک می‌برد و موجب تبعید او می‌شود. راما و سیتا راه جنگل را در پیش می‌گیرند و هنگام جدا شدن از مردم آیودھیا که برای بدرقه آنان آمده‌اند، لباس‌ها و زیورهای شاهانه را فرومی‌گذارند و بوریا بر تن می‌کنند. در جنگل، شاه‌دختی به نام شورپه، به رام دل‌می‌بندد و چون رام عشق او را نمی‌پذیرد، از برادر اهریمنش، «راونه»، می‌خواهد که سیتا را برآید. اگرچه سرانجام راما، سیتا را از چنگ راونه می‌رهاند، تحت تأثیر سخن بداندیشان، به پاکدامنی سیتا شک می‌کند. سیتا برای اثبات پاکی خویش، از آتش می‌گذرد؛ زیرا آتش بی‌گناهان را نمی‌سوزاند. اما گویی هنوز اندکی شک باقی است. سیتا که باردار است، به عزلت‌گاهی در جنگل می‌رود و دو پسر به دنیا می‌آورد» (خجسته و جلیلیان، ۱۳۹۰: ۸۶). به این ترتیب، راما، به حکم وظیفه و بر خلاف میل خود، همسرش را به دیرِ والمیکی در جنگل می‌فرستد.

۲-۳- وجوه اشتراک

۲-۳-۱- پابندی بر عهد و پیمان

بنا به باورهای کهن، در پیمان و عهد، نیرویی جادویی نهفته است. این نیرو «برگرفته از نیروی نظم است که در باورهای هند و ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارد و پیمان شکنی بر هم زننده نظم اخلاقی کائنات است» (آموزگار، ۱۳۸۷: ۳۶۵). سیاوش از آن آزادگان کامل است که به عهد و پیمان وفادار است. سیاوش پایمردی خویش بر عهد و پیمان را به خوبی اثبات می‌کند. آنجا که سودابه دل به وی می‌بندد، او بر عهد و وفاداری خویش می‌ماند و به پدر خیانت نمی‌کند. سودابه که در نهان دلباخته سیاوش شده بود، می‌اندیشید که اگر سیاوش درخواست ناروای او را نپذیرد، از او کینه‌جویی کند و وی را در چشم پدر خوار سازد:

که گر او نیاید به فرمان من	روا دارم ار بگسلد جان من
بد و نیک و هر چاره کاندل جهان	کنم آشکارا و انسدل نهان
بسازم گر او سر بیچسد ز من	کنم زو فغان بر سر انجمن

(فردوسی، ۱۳۷۹: ج ۳، ۲۶-۲۴)

پس سودابه با سیاوش، از مهر شاه و بخشش‌های وی سخن گفت و افزود که شاه دختر مرا به همسری تو برگزیده است و از این پس ما به هم نزدیکتر هستیم:

به تو داد خواهد همی دخترم	نگه کن به روی و سر و افسرم
بهانه چه داری تو از مهر من؟	چه پیچی ز بالا و از چهر من؟
که من تا تو را دیده‌ام، مُرده‌ام	خروش‌ان و جوش‌ان و آزرده‌ام
همی روز روشن نبینم ز درد	بر آنم که خورشید شد لاژورد
کنون هفت سال است تا مهر من	همی خون چکاند بر این چهر من



یکی شاد کن در نهانی مــــرا ببخشای روزِ جوانی مــــرا
و گر سر بیچی ز فرمان من نیاید دلت ســــوی پیمان من
کنم بر تو ایــــن پادشاهی تباه شود تیره روی تو بر چشم شاه
(همان: ۳۴-۲۷)

اما سیاوش، مردِ بدکاری و گناه نبود و با پدر خویش بی‌وفایی نمی‌کرد:

سیاوش بدو گفت: هرگز مباد که از بهرِ دل، من دهم سر به باد
چنین با پدر بی‌وفایی کنم ز مردی و دانش، جدایی کنم
تو بانوی شاهی و خورشیدِ گاه سزد کز تو ناید بدین سان گناه
(همان: ۳۷-۳۵)

در آیین هندو نیز «دراما به معنی نظم اخلاقی عالم یا ناموس و شریعت و تکلیف اخلاقی است و راما مظهر آن» (کیا، ۱۳۸۷: ۴۴). در حماسه رامایانا، پدر راما دست به تبعید پسر می‌زند؛ اما راما در هیچ حالتی، حتی هنگامی که با بی‌مهری پدر مواجه می‌شود، فرایض اخلاقی و وظیفه‌شناسی را نسبت به او زیر پا نمی‌گذارد و از هدف خود که مبارزه با اهریمن پلید است، روی برنمی‌گرداند. آنجا که «آیودھیا» پسر را به سعایت بدگویان به جنگل می‌فرستد؛ خود از غم این جان می‌سپارد. «راما» پس از این واقعه حاضر نمی‌شود از عهد و پیمان خود با پدر بازگردد و تبعید را ترک‌کند و بر تخت شاهی بنشیند.

۲-۳-۲- نبرد با اهریمن و پاسداری از خوبی

سرنوشت سیاوش چنان مقدر شده بود که با بدی و اهریمن بجنگد. نخستین نبرد او با اهریمنی به نام سودابه است؛ اما در این میان، همین اهریمن بدنهاد؛ سیاوش را مجبور به

ترک ایران و رفتن به توران می‌کند. سودابه دربار کاووس را چنان علیه سیاوش ملتهب ساخته بود که جایی برای حضور او در نزد پدر و کشور و کاخ او نبود:

سیاوش بدانست کان مهر چیست چنان دوستی نزره ایزدی است
(همان: ۱۴)

گرچه سیاوش، به سرعت، خود را از کانون فتنه سودابه دور کرد:
به نزدیک خواهر خرامید زود که آن جایگه کار ناساز بود
(همان: ۱۸)

و با تهمت‌هایی که به سیاوش می‌زند، قصد دارد او را در چشم کاووس خوار و حقیر سازد:

نکردمش فرمان همه موی من بکند و خراشیده شد روی من
یکی کودکی دارم اندر نهان ز پشت تو ای شه‌ریار جهان
ز بس رنج، کشتنش نزدیک بود جهان پیش من تنگ و تاریک بود
(همان: ۱۴-۱۲)

اهریمن دیگر افراسیاب است که سیاوش به او پناه می‌برد. اهریمن سوم نیز گرسیوز حسدورز است که به واسطه عفریت حسادت، دستیاری اهریمن را به بهترین شکل به انجام می‌رساند و در نهایت، افراسیاب را مجاب می‌کند که تن به نبرد با سیاوش بدهد. سعایت گرسیوز کار خود را می‌کند؛ وی، پس از دسیسه‌گری بسیار و برانگیختن افراسیاب برای کشتن سیاوش، خنجر را به دست «گروی زره» می‌دهد تا سر سیاوش را ببرد:

ز گرسیوز آن خنجر آبگون گروی زره بستد از بهر خون
بیفکند پیل ژیان را به خاک نه شرم آمدش زان سپهد نه باک
(همان: ۲۵۵-۲۵۴)

فردوسی، احساسات بازماندگان سیاوش را با این بیت، چنان بازگو می‌کند که گویی جز گرسیوز، کس دیگری مسبب مرگ سیاوش نبوده است:

ز خان سیاوش برآمد خروش جهانی ز گرسیوز آمد به جوش

(همان: ۲۵۶)

همین مضمون را در حماسه رامایانا می‌توان مشاهده کرد. نبرد نیکی و بدی و مبارزه خدایان با اهریمنان، برای پاسداری از گیتی، همواره در حماسه‌ها و اساطیر، ساری و جاری بوده است. در حماسه رامایانا، آرمان اهورایی راما، از بین بردن اهریمن - راونا- است. راونا نماد عصیان، زشتی، بدکاری، پلیدی و پلشتی بر روی زمین است؛ «مبارزه با اهریمن، به صورت راونا، دیو پلیدی، در این داستان نمود یافته است» (واحددوست، ۱۳۷۴: ۲۴). آنچه «راما» را از زادگاه خود به جنگل و به سوی سرزمین اهریمنان تبعید کرده بود، حسادت‌ها و توطئه‌های نامادری او «کیکئی» بود. در جای دیگر، خواهر اهریمن، خود را در شکل و هیأت زنی به راما نزدیک می‌کند تا او را بفریبد و پس از رد درخواست او از طرف راما، در پی انتقام برمی‌آید و سیتا، به دستگیری این اهریمن، به سرزمین پلیدی‌ها رفته می‌شود و باز هم راما در مسیر رویارویی با اهریمنان قرار می‌گیرد. آنچه در این دو نبرد؛ یعنی مبارزه سیاوش و راما با اهریمنان، نمود پیدا می‌کند، پیروزی واپسین نیکی و راستی بر نیروی شر و پلیدی است.

۲-۳-۳- حاکمیت تقدیر

حاکمیت تقدیر، قانون طبیعی محتومی است که بر سرتاسر اندیشه فردوسی در شاهنامه سایه افکنده است. «در ایران، این آموزه متأثر از آیین زروانی است. زمان همیشه بوده و هست و خواهد بود. طبق این آیین، نیروی غیرقابل تغییر سرنوشت و اینکه موجودات توسط

نیروهای ملکوتی اداره می‌شوند، بر زندگی افراد سایه افکنده است» (فرج نژاد، ۱۳۹۲: ۱۴۸). داستان سیاوش نیز از این قاعده جدا نیست؛ سیاوش از حاکمیت تقدیر آگاه است. او می‌داند که سپهر با او سر مهر و مدارا ندارد و می‌داند که به دست دشمن در سرزمین بیگانه کشته می‌شود و آن را تقدیر خود می‌داند. آنجا که سیاوش تصمیم به ساختن شهری در جایگاه فرمانروایی خود می‌کند به پیران ویسه می‌گوید:

که هرچند گرد آورم خواسته	هم از گنج و از تاج آراسته
به فرجام یکسر به دشمن رسد	بدی بد بود مرگ بر تن رسد
نباشد مرا بودن ایدر بسی	نشیند بر این جای دیگر کسی
شود تخت من گاه افراسیاب	کند بی‌گنه مرگ بر من شتاب
چنین است رای سپهر بلند	گاهی شاد دارد گهی مستمند

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۴۹-۴۵)

هنگام بدرود با فرنگیس، از تقدیر فرزندش کیخسرو آگاه است و می‌داند که این فرزند، با افراسیاب نیای خویش، چه می‌کند. او حتی با اسب خود، شبرنگ بهزاد، نجوا می‌کند و می‌گوید که چگونه منتظر کیخسرو بماند تا روزی بیاید و با او به ایران بتازد. سیاوش از این تقدیر آگاه است که:

از ایران و توران برآید خروش جهانی ز خون من آید به جوش

(همان: ۵۰)

در داستان رامایانا نیز، با نقش پررنگ تقدیر و حاکمیت سرنوشت مواجهیم. برای اثبات موجودیت این مبحث، باید به صحنه «آهوی کوهی» بپردازیم. آنجا که «راما» دست رد به سینه اهریمن می‌زند و او را که در قالب زنی زیبا قصد فریفتن راما را دارد؛ از خود دور

می‌کند؛ اهریمن در صدد جبران برمی‌آید و آهویی بسیار زیبا، سیتا همسر راما را شیفته می‌سازد؛ تا جایی که او از راما می‌خواهد این آهو را شکار نماید. راما برای دربند کردن آهو اقدام می‌کند. در این بین، «لاکشمانا»، برادر مورد اعتماد راما، او را از اینکه مبدا حقه‌ای در پشت ظاهر شدن این آهو زیبا نهفته باشد، آگاه می‌کند؛ اما راما با آنکه حس کرده است حضور این آهو نیرنگی از سوی اهریمن است، دل به تقدیر می‌سپارد و اهریمن که در قالب این آهو بر رام و سیتا ظاهر شده است، رام را به ماجراهای گوناگونی می‌کشاند؛ تا آنکه سرانجام راوانای اهریمن به دست راما کشته می‌شود. رام، در تمام مدت، از تقدیر و سرنوشت خود در این گرفتاری مطلع بود و می‌دانست که با در بند کردن آهو به ظاهر زیبا، گام در راهی پرمخاطره می‌نهد و حتی با آنکه سخنان خیرخواهانه برادرش را کاملاً قبول داشت، از چنبره تقدیر رهایی نیافت؛ گویی در برابر تقدیر و سرنوشت بی‌اراده بود.

شخصیت‌های هر دو اثر، با تصمیم‌گیری‌هایشان، پیش‌برنده تقدیرند و مطلع از آن برتری عقل و اندیشه در این تقدیر راهی ندارد. آنچه راما و سیاوش را در این حاکمیت تقدیر از سرخوردگی نجات می‌دهد، زندگی آرمانی و اعتقاد به زیستن نیک‌آیین و بهره‌گیری از نیروی ایزدی و خدایان نیکی و خیر است؛ تا این دو قهرمان جهان را، شکوفاتر از آنچه پیش از زادنشان بودند، سازند.

۲-۳-۴- نیروی دلاوری و جنگاوری

سیاوش، از ابتدای کودکی، نزد رستم رزم دیده و شجاع و دلاور بار آمد. «در اوستا، ارت یشت و زامیادیشت، سیاوش همه جا با صفت دلیر ستوده شده است» (قبادی، ۱۳۹۱: ۱۸۷). هنرنامه‌های سیاوش در شاهنامه نزد افراسیاب بدین‌گونه توصیف شده است:

یکی تیر زد بر میان نشان نهاده بدو چشم گردن‌کشان

خندگی دگر باره با چار پر بینداخت از باد و بگشاد بر

(فردوسی، ۱۳۷۹: ج ۳: ۲۷۲)

کمان سیاوش، در صحنه‌های نبرد و جنگ و کارزار او، چنان محکم است که جز خود او کسی قادر به کشیدنش نیست:

سپهد کمان خواست تا بنگرد یکی برگراید که فرمان برد

کمان را نگه کرد و خیره بماند بسی آفرین کیانی بخواند

(همان: ۴۸۶-۴۸۵)

یا در صحنه تیراندازی و زورآزمایی او با گرسیوز:

سیاوش سپر خواست کیلی چهار دو چوبین دو از آهن آبدار

کمان خواست با تیرهای خدنگ شش اندر میان زد سه چوبه به جنگ

یکی در کمان راند و بفشارد ران نظاره به گگردش سپاهی گران

بدان چار چوبین و ز آهن سپر گذر کرد پیکان آن نامور

بزد هم بر آن گونه ده چوبه تیر بر او آفرین خواند برنا و پیر

از آن ده یکی در گزاره نماند همی هرکسی نام یزدان بخواند

(همان: ۵۵۲-۵۴۷)

در حماسه رامایانا نیز، بارها از جنگاوری و مهارت رامایا در تیراندازی و دلاوری او سخن به میان آمده است: «راما، بی‌درنگ، کمان بزه و تیری رها کرد که چتر و تاج گوهرنشان راونا را برانداخت؛ تیری دیگر نیز در ترکش جای داد؛ بر اثر انداختن، لرزش چون زلزله در زمین پدید آمد» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۴۰۱).

هنگام کشته شدن راوانای اهریمن به دست رامایا، شجاعت و جنگاوری او چنین توصیف شده است: «راوانا به هر افسونی که تیر می‌انداخت؛ رامایا آن را رد می‌کرد؛ ناگهان رامایا تیری به پیشانی راوانا زد. جنگ میان آن دو، هفت شبانه روز طول کشید و سرانجام رامایا به تیری سر راوانا را دوپاره کرد» (همان: ۵۹۰). هر دو قهرمان از قدرت جنگاوری فراطبیعی خاص خود برخوردارند و این ویژگی در نبردهایشان مشهود است. مهارت تیراندازی دو دلاور ستودنی است و هر دو در پیکار خود با اهریمنان و دستیاران اهریمن، تمام قوای جنگاوریشان را به کار می‌گیرند.

۲-۳-۵- ساختن شهر اساطیری

سیاوش بر فرازگاهی دور و بی‌گذر، بر بالای کوهی مقدس، بهشتی این جهانی بنا کرد و گنگ دژ را ساخت؛ شهری که در آن نه گرما گرم بود و نه سرما سرد، بیماری در آن راهی نداشت؛ با میدان و ایوان و کاخ‌های فراخ. «گنگ دژ را هفت دیوار است: زرین، سیمین، پولادین، برنجین، آهنین، آبگینه و سنگ لاجورد» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۳۸). در روایات پهلوی، از این هفت دیوار سخن به میان رفته است. سیاوش این دژ را به فرّکیانی ساخت و ساکنان آن همواره دیندار و نیکوکار بودند:

چو زین بگذری شهر بینی فراخ	همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی	به هر برزنی آتش و رنگ و بوی
همه کوه نخچیر و آهو به دشت	چو این شهر بینی نشاید گذشت
تذروان و طاووس و کبک دری	بیابی چو از کوه‌ها بگذری
... یک ونیم فرسنگ بالای کوه	که از رفتنش مرد گردد ستوه

وز آن روی هامونی آید پدید کز آن خوبتر جای‌ها کس ندید
 همه گلشن و باغ و ایوان بود کش ایوان‌ها سر به کیوان بود
 (فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۵۱-۳۴۵)

این آرمانشهر اساطیری، به روایت پهلوی؛ شهری مینوی است که نخست در آسمان بر سر ایوان روان بود و سیاوش آن را در سیاوش گرد استوار ساخت (بازگیر، ۱۳۹۴: ۷۲). به اعتقاد آرتور کریستین سن، «دژ گنگ، همان گنگه در اوستاست، محلی است که پسران واسک به دست توس در میدان جنگ خشترسوک مغلوب شدند؛ در نوشته‌های اوستایی، یک بار نام kangha می‌آید» (کریستین سن، ۱۳۸۷: ۱۲۲). کزازی معتقد است گنگ دژ، نمونه آسمانی سیاوش گرد است (کزازی، ۱۳۷۹: شرح بیت ۱۶۷۷). در داستان رامایانا، اهریمن راوانا، قصری شکوهمند دارد که در و دیوارش از طلاست و به روشنی آفتاب می‌درخشد؛ قصری که برای روشنی احتیاجی به شمع و چراغ ندارد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۳۱۶). راوانا، اهریمن بدی‌ها در اساطیر هندی، با ریاضت‌های بسیار به درجه‌ای عالی رسید. او از هرگونه شکست به دور بود. راوانا در ابتدا از نوخدایان بود. راوانا، سلطان اهریمنان است و از بین خدایان، تنها ویشنو حاضر است با او بجنگد. در اساطیر هند، اهریمنان نیز به دلیل ریاضت‌های بسیار، از طرف خدایان به مقامی بالا با مصونیت از هرگونه شکست می‌توانند برسند؛ این است که راوانا به مقامی والا و قصری باشکوه در بین اهریمنان دست‌یافت.

۲-۳-۶- سپردن قهرمان به دیگری برای آموزش

در میان آیین‌هایی که میان واقعیت انسانی و کهن الگوهای مقدس پیوندی برقرار می‌کند، آیین پاگشایی جایگاه ویژه‌ای دارد. کارکرد اجتماعی آیین پاگشایی، آماده ساختن نوجوان برای پیوستن به جامعه است و این گذار، با کردارهای نمادین، بیان و انجام می‌شود. «از

رهگذار پاکشایی، نوجوان از نظر اجتماعی به هویت، از نظر روانی به تعادل، از نظر ذهنی به دانش و توانی جادویی و از دیدگاه بدنی به زورمندی می‌رسد. او از خانواده دور می‌شود و در طی این مدت، آموزش‌های سختی را از سر می‌گذراند. در پایان این دوران، نوجوان، ورزیده در شکار و جنگاوری، آموخته با راز و رمز دینی و اساطیری، دگر بار به جامعه بازمی‌گردد» (مسکوب، ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۷۹). سیاوش نیز، از همان کودکی، از خانواده جدا و به دست رستم سپرده‌شد. رستم او را همراه خود به زابلستان برد و چند سال در کار آموختن هنرها و فنون لازم، او را تحت تعلیم قرار داد و بعد از چندسال، با شکوه و جلال او را به پایتخت بازگرداند.

نشستگاهش ساخت در گلستان	تَهْمَتَن ببردش به زابلستان
عنان و رکیب و چه و چون و چند	سواری و تیر و کمان و کمند
همان باز و شاهین بار و شکار	نشستگاه مجلس و میگسار
سخن گفتن رزم و رانیدن سپاه	ز داد و زیب‌داد و تخت کلاه

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۸۴-۳۸۰)

اگر سیاوش را به رستم سپردند، برای این بود که پیلتن دیگری به‌وجود آید:

که او را ز گیتی کسی نیست جفت	به تیر و کمان چون گشاید دو سفت
------------------------------	--------------------------------

(همان: ۳۸۶)

در حماسه رامایانا نیز، پدر راما، او را برای تربیت و مهارت در رزم، به وزیر خود که انسانی شایسته و آشنا به عالم غیب است، می‌سپارد؛ تا به راما، انواع دانش‌ها، آداب نیایش، پرهیزگاری، خودداری، جنگاوری، تیراندازی و امثال آن را بیاموزد. البته راما آموزگار دیگری هم داشت و آن حکیم «ویشوامیترا» بود. او نیز از پادشاه می‌خواهد تا اجازه دهد

بزرگترین و عزیزترین پسرش، رامای، او را تا جنگل همراهی کند و موجودات ناپاکی که آیین‌های او را می‌آلایند، از میان بردارد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۱۵۴، ۶۹ و ۸۷).

۲-۳-۷- داوری آتش برای اثبات بی‌گناهی

سوگند به آتش، برای اثبات حقانیت و راستی و داوری ایزدی، تقریباً در بسیاری از ادیان وجود دارد. گذر از آتش، به باور مهری بازمی‌گردد. در این آیین، اعتقاد بر این بود که پاک شدن تن آدمی، به طور کامل، از طریق آتش صورت می‌گیرد. فطرت آتش سوختن است. پس این سوختن نماد آتش است و اگر آدمی پاک باشد، از آتش در امان است (رسولی ۱۳۷۷: ۱۲۵). سیاوش نیز همان پهلوانی است که تنش به پاکی گوهر آتش است و از آن زیان نمی‌بیند. سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خود، در برابر توطئه‌ی نامادری، تن به آتش می‌سپارد:

نهادند بر دشت هیـزم دو کوه	جهانی نظاره‌شده هم‌گروه
گذر بود چندان که گویی سوار	میانہ برفتی به تنگی چهار
بدان گاه سوگنـد پرمايه شاه	چنین بود آیین و این بود راه
وز آن پس به موبد بفرمود شاه	که بر چوب ریزند نفت سیاه
نخستین دمیدن سیه شد ز دود	زبانہ برآمد پس از دود زود

(فردوسی، ج ۳: ۲۶۱-۲۵۶)

پس از فراهم آمدن آتش، سیاوش با جامه سفید از آن می‌گذرد:

بدان‌گه که شد پیش کاووس باز	فرود آمد از باره بردش نماز
رخ شاه‌کاووس پرشـرم دید	سخن گفتنش با پسر نرم دید

سیاوش بدو گفت انده مدار	کزین سان بود گردش روزگار
سر پر ز شرم و بهایی مراست	اگر بی گناهم رهایی مراست
ور ایدون که زین کار هستم گناه	جهان آفرینم ندارد نگاه
به نیروی یزدان نیکی دهش	کزین کوه آتش نیابم تپش
چو از کوه آتش به هامون گذشت	خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

(همان: ۲۷۸-۲۷۳)

در حماسه رامایانا، پس از آنکه سیتا به اغوای اهریمن، به دنبال غزال زیبایی فریفته شد و به سرزمین اهرمنان وارد شد، رام برای یافتن او، به جست‌وجوی بسیار پرداخت و در نهایت، زمانی که او را یافت، به او گفت: «هرچند او تو را به زور آورد؛ اما مدتی در خانه او ماندی و بدکاری او در عالم ظاهر است. بدین سبب، به خاطر من وسواس می‌آید که شاید از نگاه داشتن تو مرا بد گویند» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۴۳۲). سخنان درشت رام، در گوش جان همسرش سیتا، سخت آمد و گفت: «این داغ بر دامن عصمت من می‌ماند، پس به لاکشمانا دستور داد تا هیزمی فراهم آورد و آتش بیفروزد. تا خود را در آن اندازد و تسکینی برای خاطر همه باشد. هیزم فراهم آوردند و آتش افروختند و آتش را گفت: تو از جمله پنج عنصری و بزرگی، در بدن هر کدام راه داری، اگر می‌دانی که از من معصیتی به وجود نیامده است و بغیر از رام، دیگری را در خواب هم به خاطر نیآورده‌ام» (همان). این را گفت و خود را در آتش سوزان انداخت. سیتا در آتش چنان می‌نمود که گویا ماهتاب در قرص آفتاب جای گرفته باشد. سیتا از آتش پاک و مبرا بیرون آمد. بدین‌گونه سوگند به آتش، معیاری است برای تشخیص حق از باطل و گناهکار از بی‌گناه و عاملی است در جهت تطهیر روح و گوهر روان.

به نظر پراپ: «خویش کاری بعضی از شخصیت‌های قصه، به شخصیت‌های دیگر منتقل می‌شود» (پراپ، ۱۳۸۶: ۵۲). و در این مورد، چنان که بیرانوند و همکاران (۱۳۹۶: ۱۲) اشاره کرده‌اند: «سیاوش و سیتا، از نظر پاکی و گذشتن از آتش برای اثبات پاکی خود، به هم شباهت دارند. سیاوش برای آنکه از توطئه‌های سودابه در امان باشد، به توران پناه برد و در همانجا نیز کشته شد. سیتا نیز پس از آنکه پاکی خود را برای مردم اثبات کرد، دوباره برای ریاضت به جنگل رفت و در آنجا ماند و دیگر به اوده بازنگشت؛ تا اینکه سرانجام به زمین فرو رفت».

۲-۳-۸- جاودانگی روح قهرمان

در جهان بینی اساطیری، اگر رشته عمر کسی را ظالمانه پاره کنند، بی‌گمان به شکلی دیگر باز می‌آید و زندگی را از سر می‌گیرد (مسکوب، ۱۳۸۶: ۷۱). سیاوش می‌میرد؛ اما نیست نمی‌شود. خون او بر زمین می‌ریزد و از میان آن خون، گیاه خون‌سیاوشان برمی‌آید که هرچه آن را ببرند، دگرباره می‌روید. این گیاه را نشانه زندگی پس از مرگ سیاوش و ادامه حیات او می‌دانند:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد
به ابر اندر آمد درختی ز گـرد
نگاریده بر برگ‌ها چهر او
همی بوی مشک آمد از مهر او
(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۴۵۲-۴۵۱)

در حماسه رامایانا، زمانی، به‌طور ناگهانی، راما خویش را در آینه دید. حس کناره‌گیری از قدرت در او پدیدار شد. خدایگان ویشنو فهمید که راما در زمین آرزو دارد که به منزل حقیقی خود، نزد ویشنو، بازگردد؛ بنابراین به فرشته مرگ پیغام فرستاد که: «راما زندگی‌اش بر روی زمین به پایان رسیده است، اکنون به زمین برو و او را با احترام به بهشت بیاور. راما

چنین گفت: از ملاقات شما بسیار خرسند شدم. من به صورت انسان متولد شدم تا در سه جهان خدمت کنم. اکنون مأموریت خدمتگزاری من به پایان رسیده است. به بهشتی می‌روم که از آنجا آمده‌ام. برهما، پدر بزرگ جهان که با تمام خدایان همراه می‌شد، به مکانی آمد که قرار بود راما از آنجا به سوی بهشت برود. او با میلیون‌ها ارباب بهشتی احاطه شد. پس از آن، برهما گفت: ای ویشنو، به هر صورتی که دوست داری، به بهشت وارد شو. آن‌گاه خدایگان راما، در هیئت ویشنو، به بهشت وارد شد و بعد از آن، برهما در آسمان با راما دیدار کرد» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۵۹۸).

۲-۳-۹- نقش زنان در هر دو داستان

زنان در داستان‌های حماسی نقش سازنده‌ای دارند. برخی نمادی از اهریمن و روح شیطانی هستند و باعث نبردها و کینه توزی‌ها می‌شوند و برخی دیگر نمود و مظهری از اندیشه اهورایی‌اند که در دامان خود فرزندان جنگجو و دلیر می‌پرورند. در هر دو داستان، شاهد نمونه‌ای از هر دو زن اهورایی و اهریمنی هستیم. از جمله زنان اهورایی؛ می‌توان به فرنگیس، همسر سیاوش، اشاره کرد. او بسیار تلاش می‌کند که افراسیاب را از کشتن سیاوش بازدارد، به پدرش یادآور می‌شود که کشتن آن کسی که به تو پناه آورده است، شایسته نیست؛ بخصوص اگر بی‌گناه باشد. او در اثبات وفاداری به همسرش، تا آستانه مرگ می‌رود و از خویشاوندان خود می‌گذرد. اوست که راه رسیدن به ایران را می‌داند و هم اوست که سلاح سیاوش را برای فرزندش حفظ کرده است و از مکان اسب همسرش و راه رسیدن به آن مطلع است:

فرنگیس بشنید رخ را بخت	میان را به زناز خونین بیست
پیاده پیامد به نزدیک شاه	به خون رنگ داده دو رخساره ماه

به پیش پدر شد پر از درد و باک
 خروشان به سر بر همی ریخت خاک
 سیاوش که بگذاشت ایران زمین
 همی از جهان بر تو کرد آفرین
 بیازرد از بهر تو شاه را
 چنان افسر و تخت و آن گاه را
 نبرد سـر تاجداران کسی
 که با تاج بر تخت ماند بسی
 مکن بی گنه بر تن من ستم
 که گیتی سپنج است با باد و دم
 (فردوسی، ۱۳۷۹: ۳ / ۴۷۸-۴۷۲)

در حماسه رامایانا نیز، سیتا که خود الهه کشاورزی است؛ نمونه یک زن وفادار، شکیبا و پاکدامن است که در تمام مراحل زندگی راما، در کنار او سختی‌ها را تحمل می‌کند. در حماسه رامایانا، می‌خوانیم که راما با سیتا، خبر حکم پادشاه، مبنی بر تبعید به جنگل را برای دوازده سال می‌دهد و به او می‌گوید: «غمگین مباش چرا که سرانجام می‌آیم و تو را می‌بینم. ولی سیتا در جوابش می‌گوید: که ای راما، تو تا به حال دیده‌ای که سایه از تن جدا باشد؟ به هرکجا که سفر کنی، همراه تو خواهم بود» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۱۹۱). در مقابل این زنان اهورایی و نیک سرشت، زنانی بدنهاد نیز وجود دارند که اقداماتشان در کلیت داستان نقش به‌سزایی دارد. از آن‌ها، می‌توان به سودابه، همسر کاووس و نامادری سیاوش، کیکنی، نامادری راما؛ همچنین سورپانکبه، خواهر راونا، اشاره کرد. سودابه پس از آنکه به سیاوش ابراز عشق می‌کند و در پذیرش این عشق از طرف او شکست می‌خورد؛ جامه از تن می‌درد و به سیاوش تهمت خیانت و بدکاری می‌زند:

سیاوخش را در بر خویش خواند
 ز هرگونه با او سخن‌ها براند
 (فردوسی، ۱۳۷۹: ۳ / ۴۸۲)

هوسبازی‌های سودابه، سیاوش را به سرزمین بیگانه کشاند و او را در مسیری قرار داد که در نهایت، به مرگ معصومانه او منجر شد. در حماسه رامایانا نیز، کیکئی، نامادری راما، به تحریک کنیز خود، باعث خلع راما از پادشاهی و تبعید او به جنگل می‌شود (والمیکی، ۱۳۷۹: ۳۲-۳۱). زن اهریمنی دیگری که در این داستان از او سخن رفته است، سورپانکته، خواهر راونای اهریمن است که عاشق راما شد و با بی توجهی راما، در صدد اغوای سینا از طریق برادرش برآمد. در هر دو داستان، می‌بینیم که هم راما و هم سیاوش، بر اثر حسادت و فتنه انگیزی‌های این دو زن (کیکئی و سودابه)، از سرزمین خود تبعید و به سرزمینی بیگانه روانه می‌شوند و در آن سرزمین، مجبور به جنگ با موجودات اهریمنی و دیوصفت می‌شوند. ارادت و خواسته کیکئی نسبت به پادشاه دشرتهه نیز، از جنس عشق سودابه به کاووس و به تخت و پادشاهی پیوسته است. در اینجا نیز، همانند داستان سیاوش، با موضوعی مشترک مواجهیم. کیکئی، همانند سودابه، در لحظات سخت، به کمک پادشاه شتافته است و با اغوای خود توانسته است راما را از تخت و تاج شاهی دور کند و تقدیر او را دگرگون سازد.

۳- نتیجه‌گیری

دو تمدن ایران و هند، در اساطیر خود، اشتراکات فراوانی دارند. بسیاری از باورهای اساطیری ایرانیان و هندوان، در شاهنامه و حماسه رامایانا بازتاب یافته است. اشتراکاتی که در ادبیات اوستایی و ریگ‌ودایی وجود داشته است، به قلمروی اساطیر و حماسه این دو ملت نیز راه یافته است. از جمله نمودهای این اشتراکات، وجود کنش‌های مشابه میان شخصیت‌های منفی و مثبت داستان سیاوش و رامایانا؛ مانند: سودابه و کیکئی، راون و افراسیاب، فرنگیس و سینا و سیاوش و راما است که به ایجاد بن‌مایه‌های مشترک در این دو

داستان منجر می شود. بن‌مایه‌های مشترک دو داستان چنین است: ۱- پایبندی به عهد و پیمان؛ ۲- نبرد با اهریمن و پاسداشت خوبی؛ ۳- حاکمیت تقدیر؛ ۴- نیروی دلاوری و جنگاوری؛ ۵- ساختن شهر اساطیری؛ ۶- سپردن پرورش قهرمان به دیگری؛ ۷- داوری آتش برای اثبات بی‌گناهی؛ ۸- جاودانگی روح قهرمان؛ ۹- نقش زنان در هر دو داستان. این مشابهت‌ها در اسطوره‌راما و سیاوش، دلیل محکمی است بر تأثیر ریشه‌دار عقاید آریایی بر شکل‌گیری این دو داستان.

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۷)، شناخت اساطیر ایران، تهران: چشمه.
- بازگیر، نسرین. (۱۳۹۴)، دو فرضیه درباره‌ی داستان سیاوش، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۱۱، شماره ۳۹۰، ۴۸-۱۱.
- برتورلمه، کریستین. (۱۹۶۱)، فرهنگ واژه‌های باستانی، مترجم لیلا عسگری، تهران: نشر نو.
- بلخاری، حسن. (۱۳۸۴)، مطالعه تطبیقی میان دو اسطوره ایرانی و هندی؛ آناهیتا و پاراواتی، تهران: سوره مهر.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۳)، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: فکر روز.
- _____ (۱۳۷۶)، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ سوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۸۰)، بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- _____ (۱۳۸۷)، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ هفتم، تهران: آگاه.
- بیرانوند، یوسف‌علی؛ صحرائی، قاسم؛ حیدری، علی و حسنی جلیلیان، محمدرضا. (۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آن‌ها در داستان‌های سیاوش و رامایانا،

زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، شماره ۲۳۴، سال ۶۹، صص ۱۵-۱.

- پراپ، ولادیمیر پاکولویچ. (۱۳۸۶)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، تهران: توس.

- خجسته، فرامرز و حسنی جلیلیان، محمدرضا. (۱۳۹۰)، تحلیل داستان سیاوش بر بنیاد ژرف‌ساخت اسطوره الهه باروری و ایزد گیاهی، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۳، صص ۹۶-۷۷.

- دامستر، جیمز. (۱۳۵۴)، وجوه مشترک میان مهابهارات و شاهنامه، ترجمه جلال ستاری، هنر و مردم، سال ۱۳، شماره ۱۵۳، ۲۳-۱۷.

- دومزیل، ژرژ. (۱۳۸۴)، بررسی اسطوره‌های ایرانی و هندی، ترجمه شیرین مختاریان، تهران: قصه.

- روزنبرگ، دونا. (۱۳۷۹)، اساطیر جهان، ترجمه عبدالحسین شریفیان، جلد ۱ و ۲، تهران: اساطیر.

- ریگ‌ودا. (۱۳۶۷)، قدیم‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو، مترجم محمدرضا جلالی‌نابینی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- زادسپرم. (۱۳۶۶)، ترجمه و تصحیح محمدتقی راشد‌محصل، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- فرج‌نژاد، زهرا. (۱۳۹۲)، بررسی عنصر تقدیرگرایی در شاهنامه فردوسی، پژوهش ادب حماسی، سال نهم، شماره ۱۱، صص ۱۷۲-۱۴۷.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹)، شاهنامه، بر اساس چاپ مسکو (نه جلدی)؛ زیر نظر سعید حمیدیان، تهران: قطره.

- فرنیغ دادگی. (۱۳۸۰)، بندهشن، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
- قنبری، فاطمه. (۱۳۹۰)، بررسی و مقایسه شخصیت‌های اسطوره‌ای - حماسی مشترک شاهنامه و مینوی خرد، نشریه مطالعات ایرانی، سال ۱۱، شماره ۲۱، صص ۱۶۳-۱۴۷.
- کاواندیش، ریچارد. (۱۳۸۷)، اسطوره‌شناسی، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: علم.
- کریستین سن، آرتور. (۱۳۸۷)، کیانیان، ترجمه ذبیح‌الله صفا، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۹)، نامه باستان، ج ۳، تهران: سمت.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۶)، سوگ سیاوش در مرگ و رستاخیز، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۷۴)، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه، تهران: سروش.
- والمیکی وداس، تلسی. (۱۳۷۹)، رامایانا؛ کهن‌ترین متن حماسی عاشقانه هند، ترجمه امر سنکبه و امر پرکاش، تهران: الست فردا.
- ولی‌الحق، امیرحسن. (۱۳۷۴)، اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در میان آریایی‌ها، تهران: نیلوفر.